

# نشست ضرورت فلسفه و پاسخ به شبهات و عرصه‌های فلسفه پژوهی

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

دانشگاه شهید مطهری واحد خواهران مشهد

۱۳۹۶/۰۸/۲۳ هجری شمسی

۱۴۳۹/۰۲/۲۵ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَبِيجَةِ الْعَالَمِ هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

تسلیت عرض می‌کنم ایام سوگ و عزای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) را و همین‌طور ارتحال عزیزان هم‌وطن در حادثه غم‌بار زلزله اخیر را.

## محورهای سخن

موضوعی که در این جلسه برای بنده در نظر گرفته شده است، در خدمت عزیزان باشم، مشتمل بر سه محور سخن است:

۱. محور اول: بررسی ضرورت یادگیری فلسفه؛

۲. محور دوم: پاسخ به شبهات رایج در رد و انکار فلسفه اسلامی؛

۳. محور سوم: عرصه‌های فلسفه پژوهی.

به نظر می‌رسد هر یک از این محورها خود احتیاج به همایش، بلکه همایش‌های متعددی داشته باشد. حالا به‌هرحال در این فرصت اندکی که در اختیار ماست، ما تلاش می‌کنیم هر سه محور را به‌صورت کوتاه و نسبتاً گویا خدمت عزیزان توضیحاتی عرض کرده باشیم.

## محور اول: بررسی ضرورت یادگیری فلسفه

محور اول: بررسی ضرورت یادگیری فلسفه بود؛ آیا تعلیم و تعلم و درست فلسفه ضرورت دارد یا دارای ضرورت نیست؟

اگر ضرورت ندارد، آیا اولویت دارد یا دارای اولویت هم نیست؟

اگر اولویت هم ندارد، آیا تدریس و تدرّس فلسفه با عدم تدریس و تدرّس فلسفه در یک سطح است؟ بخوانیم یا نخوانیم، تفاوتی نمی‌کند؟

یا احتمال چهارم، تدریس و تدرّس فلسفه مرجوح است؟

یا احتمال پنجم که تدریس و تدرّس فلسفه ممنوع است و نه تنها مرجوح؟

اعتقاد ما بر گزینه اول است، یعنی تدریس و تدرّس فلسفه ضروری است و نه حتی اینکه اولویت داشته باشد.

## اهمیت فلسفه و ضرورت آن

دلیلی که بر این مطلب اقامه می‌کنیم، یک دلیل ترکیبی است. مقدمتاً می‌دانیم ضرورت هر عملی و هر کاری متوقف است بر اهمیت آن کار، هر چیزی به مقدار اهمیتی که دارد ضرورت پیدا می‌کند. اهمیت هر کاری متوقف است بر دو عنصر:

۱. موضوع آن کار.

۲. هدف، غایت و فواید آن کار.

پس ضرورت ریشه در اهمیت دارد، بایستگی ریشه در اهمیت دارد، اهمیت، ریشه در موضوع و غایت و فواید یک شیء دارد. طبیعی است ما باید ببینیم:

۱. موضوع فلسفه چیست؟

۲. غایت فلسفه چیست؟

۳. فواید مترتب بر دانش فلسفه چیست؟

باید بررسی کنیم ببینیم این موضوع، این غایت، این فواید در حدی هست که ضرورت ایجاد کند یا نه؟

## تعریف فلسفه

اگر بخواهیم فلسفه را در یک جمله معنی کنیم، فلسفه یعنی جهان‌بینی درست، این معنای فلسفه است، هر فیلسوفی اگر مورد سؤال قرار بگیرد: «الفلسفة ماهی؟ فلسفه چیست؟» می‌گوید: فلسفه یعنی نگرش یک انسان به جهان هستی که از او تعبیر می‌کنیم به جهان‌بینی مطابق با واقع باشد.

## موضوع، غایت و هدف فلسفه

و لذا موضوع، غایت و هدف فلسفه می‌شود: «موجود بما هو موجود»، هستی، واقعیت، حقیقت، جهان هستی. غایت فلسفه می‌شود: اینکه یک انسانی از نظر ذهنی و علمی تبدیل شود به یک عالمی، «صیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی»<sup>۱</sup>.  
اینکه شاعر گفت:

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

هرآن‌کس که دانش برد توشه‌ای

فلسفه یعنی این، یعنی علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) گوشه شهری، کوچه‌ای، خانه‌ای، اتاقی نشسته است، نگاه او به عالم‌و آدم نگاه واقعی است، فیلسوف است؛ یعنی جهان را آن‌گونه که هست، به مقدار فهم بشری در فاهمه خود دارد، در هاضمه ذهن خود دارد.

## فلسفه، نیازی همگانی

با این مطلب می‌فهمیم هیچ انسانی خالی از نوعی جهان‌بینی نیست؛ یعنی آن انسان معتاد، شیشه‌ای، کراکی، گورخواب هم جهان‌بینی دارد، چه اینکه که اینکه هیچ انسانی خالی از نوعی استعمال منطق نیست، بی‌سوادها هم وقتی حرف می‌زنند استدلال می‌کنند؛ یعنی به نگاه خودشان دارند منطق به کار می‌برند، همه انسان‌ها فطرتاً منطق‌دان هستند، فطرتاً فیلسوف هستند، یعنی نوعی جهان‌بینی دارند.

## فلسفه و تصحیح جهان‌بینی

فلسفه می‌گوید: چون انسان خطاکار است،

- چه بسا موجود را معدوم می‌پندارد،

- معدوم را موجود می‌پندارد،

- به روح معتقد نیست،

- از آن طرف به شانس معتقد است،

با اینکه شانس نیست، روح هست.

می‌گوید: "من دانشی را رقم می‌زنم که در این دانش بحث شود از جهان‌بینی صحیح، از جهان‌بینی درست، اسم این دانش را می‌گذاریم فلسفه."

## فلسفه و همراهی آن با انسان

لذا است که اولاً نوعی فلسفه با زاده شدن انسان زاییده شده است، آدم (سلام‌الله‌علیه) و حوا (سلام‌الله‌علیها)، به عالم نگاهی داشتند، این نگاه می‌شود جهان‌بینی. حالا منبع این جهان‌بینی عقل است، وحی است، شهود است، ترکیب این سه تا هست، آن بحث دیگری است؛ ولی یقیناً یک بخش او عقل است.

## فلسفه در روایات

لذا در روایات داریم:

دین آمد، حیا آمد، عقل آمد از طرف خدا برای حضرت آدم، اختیار کن، حضرت آدم مشورت کرد با جبرئیل، کدام را بپذیرم؟ فرمود: عقل را بردار، دین و حیا خواهد آمد، عقل را برداشت دین و حیا هم آمد ۲.

## فلسفه، نیاز همیشگی بشر

از حضرت آدم بگیرید، بروید تا آخرین انسانی که در زمان رجعت بر این عالم زنده است، همه جهان‌بینی دارند؛ یعنی همه فلسفه دارند.

فلسفه دراسی علمی است که می‌خواهد بیاید جهان‌بینی آدمی را تقویم کند، تصحیح کند، با ایجاد قواعدی، کشف قواعدی،

- علیت و معلولیت،

- حدوث و قدم،

- حرکت و ثبات،

- وجوب و امکان

- و مباحثی از این دست که در فلسفه با آن آشنایید.

## جایگزین ناپذیری فلسفه

و لذا اعتقاد ما بر این است که اصلاً فلسفه جایگزین ندارد؛ شما صبحانه می‌خواهی نان و پنیر بخوری، می‌گویی: نه، پنیر نه، چون جایگزین دارد؛ کره، نه، مثلاً حلوا، حلوا نه، حلیم.

اما اگر چیزی جایگزین نداشت و انسان بدان محتاج بود، اصلاً بحث اینکه صحبت کنیم ضرورت دارد ضرورت ندارد، این بی‌معناست.

## الزام تفلسف حتی برای مخالفان

به تعبیر جناب ارسطو:  
 ”بخواهی فیلسوف باشی، باید فیلسوف باشی؛ بخواهی فیلسوف هم نباشی، باز باید فیلسوف باشی.“  
 لذا تمام مخالفین فلسفه که گروه‌های مختلفی هستند، در مقام نقد فلسفه، تفلسف کرده‌اند؛ یعنی خودشان تبدیل شده‌اند به فیلسوف، آمده‌اند فلسفه را نقد کنند با ابزار فلسفی، ورود کرده‌اند به مباحث.  
 حالا ما می‌گوییم: اصالت وجود، او می‌گوید: نه، نه، اصالت ماهیت، ما می‌گوییم: تشکیک، او می‌گوید: نه، نه، تباین.  
 ما می‌گوییم: وحدت شخصی، او می‌گوید: نه، نه، اصلاً وحدت شخصی...  
 آن هم دارد فیلسوفی می‌کند، تفلسف می‌کند.

## دسته‌بندی پرسش‌های انسانی

به دیگر سخن باید عرض کنم انسان سه دسته سؤال پیش روی خود دارد:

۱. چه هست و چه نیست؟
۲. چه است و چه نیست؟
۳. چه بایسته است و شایسته، چه نبایسته است و نشایسته؟

این سه دسته سؤالات، پاسخ می‌خواهد.

## تقسیم علوم بر اساس سؤالات

پاسخ آخری را اخلاق متکفل است؛

– چه بایسته است، چه شایسته: حکمت عملی اخلاق.

پاسخ سؤالات دسته دوم را علم متکفل است؛

– چه است و چه نیست؟ کون ناقص.

پاسخ سؤالات دسته اول را فلسفه متعهد و متکفل است؛

– چه هست و چه نیست؟

هر بحث برهانی راجع به اینکه در عالم چه هست چه نیست، اسمش فلسفه است، می‌خواهید اسمش را فلسفه بگذارید، می‌خواهید نگذارید، هر بحثی که موضوعش هستی یک شیء باشد که آیا او هست؟ نیست؟ در چه رتبه‌ای است؟ چگونه وجودی دارد؟ این مباحث می‌شود فلسفی و این جایگزین ندارد، حالا من فلسفه را برداشتم پاسخ این سؤالات با چه می‌خواهد داده بشود؟

## تعریف جامع فلسفه

فلسفه یعنی جهان‌بینی صحیح مبتنی بر برهان قوییم و با عقل سلیم؛ عقل سلیم با برهان قدیم بنشیند، تأمل در بودنبود، هستی و نیستی اشیا بکند، محصول این تأملات، می‌شود علم فلسفه. کاری که قبل از ارسطو شروع شده است، هنوز هم ادامه دارد، در همه ملت‌ها بوده است، در همه امت‌ها بوده است، در همه نحلّه‌ها بوده است و خواهد بود، چون جایگزین ندارد.

## فلسفه و فلسفه‌های مضاف

علاوه بر آنکه امروزه فلسفه نقش‌های بیشتری پیدا کرده است، یک نقش اساسی‌اش این است که فلسفه مطلق شده است ”مادر فلسفه‌های مضاف“ و فلسفه‌های مضاف شده است مبنای هر نوع عملکردی؛ یعنی:

- فلسفه علم،

- فلسفه حقوق،

- فلسفه اخلاق،

- فلسفه‌های متعدد مضاف که الی ماشاءالله این‌ها ریشه در فلسفه مطلق دارند.

شما اگر یک فلسفه نداشته باشید که بر اساس آن فلسفه‌های مضافتان را تفسیر کنید، راه به جایی نمی‌برید.

## فلسفه، زیربنای نظام‌های سیاسی و اجتماعی

دو. امروزه فلسفه زیربنای همه نظام‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است؛ ما یک نظام اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی نداریم که ریشه در فلسفه نداشته باشد، حالا نظام اقتصادی امپریالیستی باشد، نظام اقتصادی کمونیستی باشد، نظام اقتصادی اسلامی باشد، با قرائت شیعی، با قرائت سنی، فرقی نمی‌کند، نداریم اصلاً یک نظامی که این نظام ریشه در فلسفه نداشته باشد.

## نقش فلسفه در پاسخ به شبهات

گذشته از اینکه پاسخ بسیاری از شبهات عقلی در:

- ساحت الحاد،

- در ساحت نحله‌های دروغین،

- در ساحت ادیان الهی تحریف شده است،

فقط با فلسفه ممکن است.

## فلسفه، زبان مشترک بشر

گذشته از اینکه برویم بالاتر، اصلاً آدمی دو گونه زبان دارد:

۱. زبان گفتاری دارد، که: «وَ اَخْتِلَافِ اَلْسِنَتِكُمْ»<sup>۳</sup>، قرآن فرمود، از آیات الهی است. اینکه انسان‌ها از این محیط کوچک دهان و زبان، صدها و هزارها گویش، لهجه، فارسی، عربی، اردو، انگلیسی و... دارند، خود این گوناگونی از آیات الهی است.

۲. زبان خرد آدمی است،

برخلاف زبان گویشی انسان که گونه‌گون است، زبان خرد انسان واحد است.

بنده باید یک آمریکایی بنشینم، با یک اروپایی، با یک آفریقایی، با یک آسیایی، با یک زن، با یک مرد، با یک پیر، با یک جوان می‌خواهیم تعاطی داشته باشیم، به تعبیر امروزی یک گفتمان باید داشته باشیم، دو جور هم می‌اندیشیم، دو جور اعتقادات هم داریم، تا نشستیم به سخن، زبان گویشی ما متفاوت است، خب مترجم می‌گیریم، امروزه که دستگاه درست شده است، من عربی می‌گویم، او انگلیسی، هم او می‌فهمد و هم من، دستگاه‌های به برکت نرم‌افزارها، این حل‌شدنی است؛ اما آنی که من و او مشترک داریم، هرکس با من بنشیند، من با هر کسی بنشینم، او زبان فلسفه‌اش... فلسفه می‌شود زبان مشترک.

## زبان فلسفه، زبان برهان

فلسفه یعنی چه؟ یعنی صحبت در مورد عالم با زبان برهان، زبان برهان یعنی زبان مشترک انسان.

## فلسفه، اختراع یا کشف؟

مستحضرید ارسطو چیزی را اختراع نکرده است، ارسطو کشف کرده است، همین‌طور که خلیل بن احمد فراهیدی آمد در علم عروض کشف کرد، گفت: «عرب وقتی شعر می‌گوید، در این هفده تا بحر شعر می‌گوید.» کشف بود، ساختن و بافتن نبود، اختراع نبود، اکتشاف بود.

## جایگاه منطق ارسطویی

ارسطو اکتشاف کرده گفته: انسان وقتی می‌اندیشد آنگاه که درست بیندیشد، در این قالب‌ها می‌اندیشد، شد منطق ارسطویی و می‌دانید منطق ارسطویی یک جمله است، چون:

- بخش تصورات، مقدمه بخش تصدیقات است.

- بخش تصدیقات، مقدمه بخش اقیسه است.

- در اقیسه، بار را برهان برمی‌دارد.

- برهان یعنی شکل اول. چون سایر اشکال اقترانی به شکل اول برمی‌گردد، سایر اقیسه استثنائی و خلف و

امثال‌ذک به شکل اول برمی‌گردد،

- شکل اول هم بدیهی‌الانتاج است، الف ب است، ب جیم است، تمام شد من بگویم یا نگویم، شما فهمیدید الف جیم است، خلاص.

به تعبیر استاد ما حضرت آیت‌الله جوادی آملی: «انسان در مقابل شکل اول منفهم است نه فهم، زورکی می‌فهمد، بخواهد نفهمد هم می‌فهمد، شکل اول این‌طوری است.»

## فلسفه، زبان مشترک انسان‌ها

منطقی یعنی شکل اول و زبان مشترک انسان‌ها یعنی شکل اول، من بنشینم با هر انسانی بخواهم تعاطی، گفتمان، گفتگو، حوار داشته باشم، دیالوگ داشته باشم، می‌رسم به فلسفه چون فلسفه چیزی نیست جز جهان‌بینی بر اساس برهان، نگرش انسان به عالم بر اساس برهان، یعنی زبان مشترک.

## غیرقابل حذف بودن فلسفه

و لذا است که حتی مخالفان فلسفه آن‌هایی که خیلی هم مخالف‌اند، این مقدار را معتقدند که فلسفه، زبان برهان، جهان‌بینی تا قبل از رسیدن به وحی، اصلاً قابل حذف نیست، نمی‌شود حذفش کرد. خب این‌ها در ارتباط با ضرورت فلسفه بود.

## رد امکان حذف فلسفه

ما در ارتباط با ضرورت فلسفه به اینجا رسیدیم که اصلاً حذف فلسفه بی‌معناست چون شما بخواهی فلسفه را حذف کنی باید با فلسفه حذف کنی، به تعبیر ارسطو: «بخواهی فیلسوف نباشی، باید فیلسوف باشی، تا بخواهی فیلسوف نباشی.»

## قانون فلسفی درباره ضروریات

و ما در فلسفه یک قانون داریم:

«کل مایلز من فرض عدم وجوده فهو ضروری»، هر چیزی که از فرض عدمش، وجودش لازم بیاید، این ضروری است؛

مثل اصل واقعیت،

مثل اصل علیت،

این‌ها اموری هستند که شما بگویید "نیست"، گفتی "هست"، بگویی "شک دارم"، گفتی "هست".

## فلسفه، جایگزین ناپذیر و غیرقابل انکار

فلسفه از این دسته است؛ یعنی اصلاً قابل انکار و رد نیست، جایگزین ندارد، انسان با فلسفه می‌زید، زندگی می‌کند زبان مشترک انسان‌هاست، او را بگیریم انسانیت فرومی‌ریزد.

## اهمیت فلسفه در بقا علم و دانش

در دو دقیقه، از یک زاویه دیگری بحث را مطرح کنم، برویم سراغ محور دوم؛ ما در فلسفه مباحثی داریم، اگر این مباحث را از دست بشر بگیریم:

- دانشگاه‌ها تعطیل،

- حوزه‌ها تعطیل،

- انبیا معطل،

همه باید برویم سراغ کارمان.

## فلسفه و زیربنای فکر بشری

مثلاً عرض می‌کنم ما می‌گوییم موجود یا واحد است یا کثیر، می‌آییم سراغ بحث کثرت، می‌گوییم کثرت یا تقابلی است یا غیر تقابلی، می‌آییم سراغ کثرت تقابلی، می‌گوییم کثرت تقابلی چهار گونه است: یکی سلب و ایجاب است؛ یعنی تناقض، تمام شد، شما این سلب و ایجاب را که بحث فلسفی است، از دست بشر بگیر، همین امروز باید دانشگاه مطهری را ببندیم، حوزه‌ها را تعطیل کنیم، زیربنای فکر بشر است و بحث هم بحث فلسفی است، هیچ جای دیگر هم قابل طرح نیست، در هیچ علمی، فقط در درس فلسفه است که شما باید بنشینی بررسی کنی یعنی چه «التقيضان لا يجتمعان ولا يرتفعان؟» مباحث فلسفه بخشی از آن مباحثی است که اگر از دست بشر گرفتیم، علم و دانش و فکر همه چیز را هواست، جایگزین ندارد، از اوجب واجبات است.

## خاطره‌ای از آیت‌الله مصباح درباره فلسفه

خاطره‌ای نقل می‌کنم از این بحث بگذرم؛

حضرت آیت‌الله مصباح (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند:

"خدمت مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) بودیم، ایشان فرمودند: حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی (رحمت‌الله‌علیه) هر موقع با ما دیدار داشتند، یک نقلی، یک مطلبی راجع به فلسفه به‌هرحال داشتند، چون ایشان فلسفه را خیلی قبول ندارند."

گفتند: "در این ملاقات اخیر به من گفتند: آقای خامنه‌ای، تا شما رهبر هستید و قدرت دارید، یک کاری کنید این فلسفه را بساطش را از حوزه‌ها جمع کنند."

## پاسخ رهبری به درخواست حذف فلسفه

مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) فرمودند:

"من به آقای صافی عرض کردم، اگر بنده اعتقاد باشد که فلسفه خواندنش، تعلیمش، تعلمش در حوزه‌ها، در دانشگاه‌ها، در جامعه از الزم لوازم و از ضروری‌ترین ضروریات است، آن وقت حکم مسئله چیست؟"

آقای خامنه‌ای (حفظه‌الله) فرمودند: ایشان سکوت کردند. مرجع تقلید است، فقه خوانده است، می‌داند نظر ولی فقیه حجت است حتی بر مراجع، ایشان دیگر سکوت کردند. حق هم همین است.

## پیامدهای حذف فلسفه

تمام تلاش دشمن بر این است فلسفه را از دست حوزه‌ها بگیرد، از دست دانشگاه بگیرد، فلسفه نبود یعنی داعش، شک نکن، فلسفه نبود یعنی داعش. مثلاً شما در عربستان که می‌روی، می‌بینی عقل و عشق و خرد و منطق همه روی هواست، نه به منطق، نه به فلسفه، نه به عقل، نه به عشق و عرفان، هیچ چیز... می‌شود داعش، فلسفه اسلامی را گرفتیم، داعش می‌آید، ته قضیه این است.

## ضرورت فلسفه و عدم امکان حذف آن

فرموده بودند: اگر بنده اعتقاد این باشد که تدریس و دراست فلسفه، از الزم لوازم است، حالا حکم مسئله چیست؟ ایشان دیگر سکوت کردند و چیزی نگفتند. ما می‌خواهیم عرض بکنیم اصلاً جای طرح موضوع نیست؛ یعنی فلسفه از اموری است که «یلزم من فرض عدمه وجوده»، این امور ضروری است، جای بحث ندارند مثل اصل واقعیت، مثل اصل علیت.

## فلسفه، غیر قابل انکار و رد

یک کسی از در وارد بشود بگوید: من علیت را منکرم، ما می‌گوییم: چرا؟ تا بخواهد حرف بزند، می‌گوییم التماس دعا، تا بیاید حرف بزند، می‌خواهد علت ذکر کند، علیت نداریم، برو بیرون، خودبه‌خود دارد می‌گوید: من به علیت معتقدم، فلسفه هم این چنین است.

## محور دوم: اشکالات و انکارها درباره فلسفه

محور دوم بحث ما، بحث اشکالات و انکارهایی است که بر فلسفه هست، شاید اگر اشکالات و ایراداتی که بر فلسفه هست را جمع کنیم، خودش یک کتاب خواهد شد.

## گروه‌های مخالف فلسفه

معمولاً سه گروه با فلسفه سر ناسازگاری داشتند:

۱. محدثان و اخباریان، که این‌ها با فلسفه سر ناسازگاری دارند.
  ۲. بخشی از عرفا که آن‌ها هم تندی‌هایی و تیزی‌هایی در سخنشان نسبت به فلسفه هست.
  ۳. علم‌زندگان (پوزیتیویست‌ها)، این‌ها هم با فلسفه سر ناسازگاری دارند.
- هر کدام به جهتی [مخالفت کرده‌اند].
- من اشکالات را که عرض می‌کنم نگاه این‌ها هم خودبه‌خود روشن می‌شود و خیلی بحث را باید اجمالی عرض بکنیم؛ چون فرصت نیست مخصوصاً این جلسه هم یک مقداری دیر شروع شده است، الحمدلله جلوی ما هم ساعت نیست، ما راحت می‌توانیم سه ساعت حرف بزنیم، جلوی شما ساعت است.

## اشکال اول: فلسفه باطل است، چون سفسطه حق است

خب عرض کنم اولین اشکال... اشکال اولی را زود رد می‌شویم، می‌گویند:

"فلسفه باطل است؛ چون سفسطه حق است."

"فلسفه باطل است، چون ایدئالیسم حق است."

"ایدئالیسم حق است، پس رئالیسم باطل است."

خب این اصلاً جای حرف و بحث ندارد. به‌خاطر اینکه حتی در یونان باستان هم امروزه می‌گویند آدم‌هایی که در این حد دیگر نافهم باشند، نبودند حرفشان تحریف شده است، این بحث را می‌گذاریم کنار.

## اشکال دوم: گزاره‌های فلسفی و متافیزیک، بی‌معنا هستند

دومین اشکال به فلسفه این است که:

”اصولاً گزاره‌های فلسفی، گزاره‌های متافیزیک، لغو است، بی‌معناست، اصلاً نباید از آن بحث کرد.“  
امروزه پوزیتیویست‌ها بر این تأکید دارند:  
”آنچه که هست، جهان ماده است، هر چه می‌خواهی راجع به جهان ماده بگو، اما متافیزیک نه، این اصلاً گزاره‌هایش لغو است، بی‌معناست.“

## پاسخ به اشکال دوم

جواب این مطلب روشن است:

۱. اولاً متافیزیک بد ترجمه شده است، ماوراء الطبیعه، ما بعد الطبیعه ترجمه شده است و این ترجمه غلط است. بسیاری از مباحث فلسفی مربوط به همین عالم دنیاست، از این عالم دنیا هم بخواهیم بحث کنیم، باز هم بحث فلسفی داریم، این‌طور نیست متافیزیک باشد تا حالا بخواهیم بحث فلسفی کنیم، نه.
۲. علاوه بر اینکه اگر متافیزیک نباشد، فیزیک نیست، یقین بدانید، اگر قیاس نباشد استقراء نیست، پشتوانه تجربه قیاس است، اگر شما متافیزیک را از دست دادید فیزیک را هم از دست می‌دهید.
۳. لذا این جمله که ”گزاره‌های متافیزیکی بی‌معناست، لغو است“...

به‌صراحت گفتند. گفتند: اگر شما آمدید گفتید: علت داریم، معلول داریم، مثل اینکه بگویید چهارشنبه مثلث است، چطور جمله ”چهارشنبه مثلث است“ بی‌معناست پس این مطلب هم که ”ما مثلاً عالم ارواح داریم“ بی‌معناست، این هم که ”خدا هست“، بی‌معناست، به‌صراحت گفتند، گفتند: ”خدا را باید زیر چاقوی تشریح ببینم تا اعتقاد پیدا کنم.“

## پاسخ ابن سینا به اشکال دوم

جواب سوم این است... خدا رحمت کند ابن سینا را، در نمط چهارم اشارات که بعضی از عزیزان خواندند، ابن سینا این نابغه نوابغ عالم، آمد از دل فیزیک متافیزیک بیرون کشید، از دل فیزیک، از دل ماده، ماورای ماده بیرون کشید. جای بحث اینجا ندارد.

## استخراج متافیزیک از دل فیزیک

پس اصلاً ما برای اثبات متافیزیک نیاز به ادله خاص نداریم، ما از دل فیزیک متافیزیک بیرون می‌کشیم، ما اثبات می‌کنیم در دل ماده، غیرمادی هست با بحث کلی طبیعی که جناب ابن سینا در نمط چهارم اشارات، بحث را مطرح کردند.

## اشکال سوم: فلسفه دانش بی‌فایده‌ای است

اشکال سوم: گفته‌اند: آقا اثری بر فلسفه مترتب نیست پس لغو است؛ چون اثری بر فلسفه مترتب نمی‌شود لغو است؛ من قبلاً این اشکال را این‌گونه نوشته بودم عبارت خودم را بخوانم نوشته بودم:  
”فلسفه دانش بی‌فایده‌ای است، زیرا اگر مقصود از فلسفه‌خوانی تمرین ذهنی است، این فایده با ریاضیات بهتر به دست می‌آید و اگر منظور درک واقعیات هستی است، این فایده با وحی یعنی تدبر در کتاب و سنت بسیار بهتر حاصل می‌شود، اگر مقصود دفاع عقلانی از آموزه‌های دینی است، این فایده وظیفه علم کلام است نه فلسفه؛ پس فلسفه لغو است؛“ یعنی:

- می‌خواهی از آموزه‌های دینی دفاع کنی، این کلام است، فلسفه نیست.
  - می‌خواهی جهان‌بینی داشته باشی، برو در کتاب و سنت تعقل کن، صد و ده جلد بحار، قرآن هم کنارش.
  - می‌خواهی ذهنت تمرین پیدا کند، با ریاضی، معادله چهار مجهولی حل کن، مثلثات، جبر...
- این اشکال.

## پاسخ به اشکال سوم

جواب این اشکال روشن است، عرض کردیم:

۱. فلسفه جایگزین ندارد، کاری که فلسفه می‌کند، هیچ علمی نمی‌کند، فلسفه یعنی جهان‌بینی صحیح بر اساس برهان که زبان مشترک انسان‌هاست، مگر کتاب و سنت زبان مشترک انسان‌هاست؟
۲. راه واقعیات منحصر در وحی نیست یعنی منحصر در تدبیر در وحی نیست، به دلیل اینکه خود وحی، انسان‌های غیر معتقد به وحی را امر به تعقل کرده است یعنی امر به یک امر لغو کرده است؟  
قرآن کریم سیصد مورد امر به تعقل و تفکر دارد، بسیاری از این موارد مخاطبش کفارند معنی این امرها این است که ای کفار بیایید در قرآن تدبیر کنید؟  
خدا را قبول ندارد، بیاید در قرآن تدبیر کند؟  
دارد امر می‌کند کافر را به فلسفیدن، به تفکر فلسفی، به تعقل فلسفی، برو تدبیر کن در عالم، برو نگاه کن، پس خود وحی دارد امر می‌کند به نوعی تعقل و تدبیر فلسفی!
۳. گرچه دفاع از آموزه‌های دینی کار متکلم است اما فیلسوفی که با قدم برهان برود سراغ واقعیات، واقعیت را کشف کند، حالا فریاد بزند: "بیایید ببینید این واقعیت عین مفاد داده‌های دینی است." این دارد از دین دفاع می‌کند یا آن متکلمی که فهم خودش را از دین معیار قرار داده است، حالا دارد می‌گردد این‌ور و آن‌ور دلیل برایش پیدا کند؟ به او می‌گویند: "تو تفکر کانالیزه داری، تو اول مسلم گرفت، داری دنبال دلیل می‌گردی." فیلسوف این کار را نمی‌کند، با برهان می‌آید ضرورت نبوت را اثبات می‌کند، با برهان می‌آید صفات الهی می‌چیند، با برهان می‌آید علیت را تبیین می‌کند و بعد شما می‌آیید می‌بینید همه این‌ها در متن کتاب و سنت هم هست، این دیگر تفکرش کانالیزه نیست، متهم نیست.
۴. گذشته از اینکه تمرین ذهنی از فواید جزئی بیرونی فلسفه است، خود به خود حاصل می‌شود، کسی فلسفه نمی‌خواند برای تمرین ذهنی، پس فلسفه جایگزین ندارد، کار کلام را بهتر از کلام انجام می‌دهد در محدوده‌ای که کاربرد دارد چون کلام بخش نقلی هم دارد و فلسفه بخش نقلی ندارد، آن بخش‌هایی که فقط نقلی است این دیگر از عهده فلسفه بیرون است ولی آن بخش‌هایی که عقلی است، فیلسوف از متکلم موفق‌تر است. و لذا خواه‌نصیر آمد کلام شیعه را تبدیل به فلسفه کرد و امروزه می‌گویند: "اگر این کار نشده بود به دست خواجه رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، کلام شیعه از بین رفته بود، نمی‌توانست بماند و مقاومت کند در بخش‌های عقلی."

## اشکال چهارم: فلسفه به الحاد می‌انجامد

چهارم گفته‌اند: فلسفه به الحاد می‌انجامد؛ یک عده از فلسفه ملحدند.

## پاسخ به اشکال چهارم

جواب روشن است؛

۱. فلسفه یعنی تفکر آزاد با ابزار برهان در جهان هستی؛ ممکن است یک متفکر درست بیندیشد، به حق به توحید برسد، یک متفکر غلط بیندیشد، به باطل، به الحاد برد، این معنایش این نیست فلسفه چیز بدی است چه اینکه ممکن است یک نفر ممکن است با چاقو آدم بکشد، یا گوسفند ذبح کند قربانی بدهد برای نذری ابا عبد الله (علیه‌السلام)، هذا اولاً.
۲. فقط بحث فلسفه نیست، خیلی از متکلمان امروزه ملحدند، فیلسوفان دین، خیلی از فقها به الحاد کشیده‌اند. اگر کسی در یک رشته‌ای خطا رفت و به نتیجه درستی نرسید، معنایش این نیست که آن رشته باطل است، آن گرایش علمی غلط است. نه، باید دقت کرد، درست کار انجام بشود که به نتیجه درستی برسیم.

## اشکال پنجم: تعارض فلسفه با دین

پنجم گفته‌اند: فلسفه با نتایج گزاره‌های دین در تعارض است؛ یعنی نتایج گزاره‌های فلسفی با نتایج گزاره‌های دینی در تعارض است؛ خب اتفاقاً از بزرگه‌های اختلاف ما با اصحاب تفکیک همین جاست.

## پاسخ به اشکال پنجم

دو تا نگاه وجود دارد:

۱. نگاه ما، نگاه علامه طباطبایی است، نگاه حضرت آیت الله حسن زاده (رحمت الله علیهم) و اساتید ما است، که چه؟ این‌ها معتقدند اگر برهان درست اقامه بشود، یک، فهم از دین صحیح باشد، کژتابی نداشته باشد، دو، شهود عرفان و عارف، درست باشد محتوایش یکی است، محال است کشف درست، فهم درست از وحی و برهان صحیح، به سه نتیجه برسد، معنا ندارد؛ چون واقعیت یکی است.
۲. اگر واقعیت یکی است و هر سه این سه اگر درست باشد به واقعیت می‌رساند، معنا ندارد ما به سه تا واقعیت برسیم پس به تعبیر علامه حسن زاده (حفظه الله)، قرآن و برهان و عرفان از هم جدایی ندارند.

## آیا فهم از وحی همیشه صحیح است؟

بله، فهم از وحی همیشه صحیح است؟ نه، همه اخباری‌ها دارند اشتباه می‌کنند، مگر کم‌اند؟ دارند اشتباه می‌روند، همه اشعری‌ها و معتزلی‌ها دارند اشتباه می‌روند، دارند با قرآن و سنت کار می‌کنند، خب خطا می‌فهمند. مگر فهم از وحی همیشه درست است؟ یکی از مغالطه‌هایی که در زبان اصحاب تفکیک زیاد گفته می‌شود، مکتب وحی، مکتب وحی، ما به وحی دسترسی نداریم، کو؟ ماییم و حاکی از وحی، ماییم و فهم ما از وحی، این فهم ممکن است اشتباه باشد، ممکن است درست باشد تا ان شاء الله امام زمان (علیه السلام) بیاید، در محضر حضرت بنشینیم، فضای تقیه هم نباشد که نیست در زمان امام زمان، حالا حضرت چیزی را نه ظاهر، نص بفرمایند، آنجا ما به وحی می‌رسیم و گرنه ماییم و فهم ظاهر قرآن است، ظنی است، ماییم و فهم روایات، ظنی است، حاکی از وحی است. وحی آنی است که در قلب پیغمبر است، وحی آنی است که در نفس امام زمان (علیه السلام) است، ما به آن دسترسی نداریم، فهم از وحی خطا دارد درست دارد، برهان خطا دارد مغالطه دارد، شهود عارف خطا دارد درست دارد، صحبت این است، یک شهود صحیح، یک فهم درست از وحی، یک برهان قوی مفادش یکی است و محال است مفاد سه تا باشد این جواب اول.

## تعارض عقل و وحی

جواب دوم: این اشکال همان بحث تعارض عقل و وحی است، این اشکال همان بحث تعارض عقل و دین، تعارض عقل و نقل است. الان در بحث‌های فلسفه دین از مفصل‌ترین مباحث همین بحث است، در شرق، در غرب، جهان مسیحیت، جهان یهودیت، اسلام، اهل سنت، شیعه، یک بحث مفصل است که آیا عقل و نقل با هم در تعارض هستند یا نیستند؟

نظر علمای شیعه هم که تقریباً اجماعی است، مشخص است، گفته‌اند: هرگاه ظهور یک دلیل نقلی بلکه نص دلیل نقلی، با یک برهان عقلی مخالف باشد، این دلیل نقلی را یا توجیه می‌کنیم یا می‌گذاریم کنار، یا توجیه یا طرد یا طرح، این اجماع علمای شیعه است.

و لذا «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»<sup>۴</sup>، خدا پا دارد؟ نه خیر،

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»<sup>۵</sup>، خدا دست دارد؟ نه خیر،

«وَاصْنَعِ الْفُلَ بِأَعْيُنِنَا»<sup>۶</sup>، خدا چشم دارد؟ نه خیر، بابا به «أَعْيُنِنَا» می‌گوید: باشد، «بِأَعْيُنِنَا» به دلیل آن برهانی

که خدا می‌گوید جسم نیست، چشم نیست، می‌گوید: ظاهر قرآن است، می‌گوید: باشد، توجیهش باید کرد.

به امام حسین (علیه السلام) می‌گوییم: «ثَارُ اللَّهِ وَابْنُ ثَارِهِ»<sup>۷</sup>، خدا خون دارد؟

می‌گوییم: نه خیر، خدا جسم ندارد که خون داشته باشد، ثار را توجیه می‌کنیم؛ چون با دلیل عقلی مسلم در تعارض است.

پس این همین بحث تعارض عقل و نقل است، اجماع علمای شیعه هم مشخص است، می‌گویند: اگر برهان عقلی

بر چیزی بود، یقیناً اگر دلیل مخالف نقلی داشته باشد ظاهر باشد یا نص فرقی نمی‌کند، ما آن را توجیه می‌کنیم. من خیلی دارم گذرا رد می‌شوم.

## اشکال ششم: روایات مذمت فلسفه

ششم. گفته‌اند روایات فلسفه را مذمت کرده است. چرا چیزی را که روایات مذمت کرده {است}، ما بخوانیم؟ بدانیم؟

خوب دقت کنید، روایاتی که فلسفه را مذمت کرده‌اند دودسته هستند:

۱. روایاتی که در غیر کتاب "حدیقه الشیعه"، قبل از "حدیقه الشیعه" نقل شده‌اند.

۲. روایاتی که در کتاب "حدیقه الشیعه" و بعد از "حدیقه الشیعه" نقل شده‌اند.

حدیقه الشیعه کتابی است منسوب به مرحوم مقدس اردبیلی. امروزه مسلم است با تحقیقاتی که شده است که یا این کتاب اصلاً از مقدس اردبیلی نیست یا آن بخشی از آن که راجع به ذم فلسفه است، از مقدس اردبیلی نیست، امروز مسلم است؛ یعنی مقاله در این زمینه داریم، تحقیق در این زمینه داریم، پایان‌نامه در این زمینه داریم، مولای درزش نمی‌رود.

گذشته از اینکه مقدس اردبیلی هم معصوم نیست، حجت نیست. این جور نیست که اگر چیزی گفت، به اعتبار عصمت او ما بخواهیم حرف او را بپذیریم.

چرا تقسیم می‌کنیم؟ چون در کتاب حدیقه الشیعه که در قرن‌های اخیر نوشته شده است... مگر مقدس اردبیلی برای کی هست؟ روایات متعددی در ذم فلسفه داریم در قبل از حدیقه الشیعه، در هیچ کتابی نیست؛ یعنی یک آدم جعالی برداشته است، این فصل را به کتاب اضافه کرده است، البته اصل انتساب کتاب هم به مرحوم مقدس اردبیلی مشکوک است؛ اما این فصلش یقیناً مال مرحوم مقدس اردبیلی نیست، عرض کردم اثبات شده است این مطلب و از جیب خودش مدام روایت ساخته است، بعدی‌ها هم آمدند این‌ها را تکرار کردند.

این‌ها را بگذاریم کنار {که} هیچ حجت ندارند، ما در مذمت فلسفه قبل از کتاب حدیقه الشیعه، دو تا یا سه تا روایت داریم، باید برویم این دو سه تا روایت به چند مشکل مبتلا هستند:

۱. ضعف سندی و دلالتی دارند یعنی ما یک روایت که صحیح السند باشد، قوی الدلالة باشد در بحث مذمت فلسفه نداریم.

۲. چند برابر این روایات، ما روایات مذمت کلام داریم، علم کلام، تفکیکی‌ها به آن‌ها کار ندارند چون کلام را فی الجمله قبول دارند، ده برابر این روایات ذم فلسفه که عرض کردیم ضعف سندی و ضعف دلالتی دارند، ما روایات ذام کلام داریم، تفکیکی به آن کاری ندارد چون کلام را قبول دارد، آنجا را دیگر نمی‌تواند دست بزند، اصلاً ذکر نمی‌کند.

۳. اصلاً مبنائاً [در] مسئله مشکل دارند، تقریباً اجماع شیعه است که خبر واحد فقط در فروع فقهی حجت است آن هم به‌خاطر دلیل انسداد صغیر و این بحث بحث اعتقادی است، بحث بحث فقهی نیست، بحث حیض و نفاس و طهارت و صلات و صیام و زکات و این‌ها نیست که ما به خبر واحد بخواهیم استناد کنیم، یک بحث اعتقادی است که این روش تفکر چگونه است؟ اصلاً جا ندارد برای اینکه بخواهیم به خبر واحد استناد کنیم.

علاوه بر همه این‌ها چگونه فلسفه مورد نقد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) است با اینکه خودشان فلسفه را رواج دادند؟ که حالا این را در اشکال بعدی بیشتر من توضیح خواهم داد.

## اشکال هفتم: ترجمه فلسفه توسط بنی عباس

اشکال هفتم آخرین اشکال ما باشد، اینکه گفتند، بنی عباس به‌خاطر بستن درب خانه اهل بیت (علیهم‌السلام)، آمدند فلسفه را از یونان ترجمه کردند، مثل نقل و نبات اشکال در کتاب‌های مخالفین فلسفه هست، به‌خاطر بستن در خانه اهل بیت (علیهم‌السلام) بنی‌العباس آمدند و فلسفه را از یونان ترجمه کردند.

جواب این است که اولاً در زمانی که ترجمه فلسفه شروع شد، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) آن قدر در جامعه اسلامی منزوی بودند که اصلاً نظرات آن‌ها در کلام، در فقه مطرح نبود، حکومت دست بنی‌عباس بود، سادات را لای جرز دیوارها می‌گذاشتند، کسی درس امام صادق (علیه‌السلام) می‌خواست برود در یک برهه‌ای،

پول از او گرفتند، گاهی زندانی‌اش می‌کردند، صفار جمال را گرفتند پانصد ضربه به او شلاق زدند. این‌طور نبود نظرات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) چنان در جامعه گسترده باشد که بنی‌عباس مجبور شوند بروند از یونان فلسفه بیاورند ترجمه کنند که حالا این نظرات خانه‌نشین بشود، از نظر تاریخی این اصلاً قابل دفاع نیست، این یک.

## نهضت ترجمه و تأثیر آن بر اسلام و شیعه

دوم، نهضت ترجمه اتفاقاً به نفع اسلام شد، چرا؟ به نفع شیعه شد، چرا؟ چون با ترجمه کتب فلسفه، معتزله تقویت شدند، معتزله به ما شیعیان خیلی نزدیک‌ترند تا اشاعره؛ خدا لعنت کند متوکل را، اگر متوکل عباسی کمر معتزله را نشکسته بود الان نود درصد اهل سنت شیعه بودند، چرا ابن ابی‌الحدید این قدر به ما نزدیک است؟ چون معتزلی است، در اشعارش گفت: «أرى الاعتزال» و چرا حالا معتزله به شیعه نزدیک هستند؟ چون شیعه عقل‌گراست، معتزله هم عقل‌گرایند، پای عقل که به میان آمد دیگر علی می‌شود خلیفه نه دیگران، پای تعقل که آمد به میان، دیگر امام صادق (علیه‌السلام) می‌شود حجت خدا نه ابوحنیفه، اگر نشکسته بود کمر اهل اعتزال را متوکل، خیلی ما سود می‌بردیم، با نهضت ترجمه معتزله آمدند رو و به شیعه نزدیک‌اند.

## نقش بیت‌الحکمه و مترجمان شیعه

ثالثاً خوب دقت کنید چه عرض می‌کنم، بنی‌عباس آمدند فلسفه را ترجمه کردند در خانه اهل بیت (علیهم‌السلام) را ببندند؟ پس چرا در بیت‌الحکمه که در بغداد تأسیس شد آنجا اتاقی قرار دادند برای ترجمه، چرا بزرگان این اتاق از شیعیان بودند؟ اولین مترجمین فلسفه یونانی بنی‌نوبخت‌اند، بنی‌نوبخت همه شیعه‌اند، بالاجماع همه شیعه‌اند، شیعه‌ای که امامش زنده است، با او ارتباط دارد، می‌آید یک کاری می‌کند که در خانه اهل بیت (علیهم‌السلام) بسته بشود؟ من در تاریخ ندیدم؛ ولی حدس من این است اصلاً حدس من این است که این‌ها با امر ائمه اطهار (علیهم‌السلام) آمدند نهضت ترجمه را مدیریت کردند، جلوداری کردند، چطور وقتی حضرت سلمان از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) پرسید: آقا به من گفتند برو مدائن، بشو استاندار، بروم؟ حضرت فرمودند: برو کار خودت را هم بکن، سلمان آمد مدائن، ما الان ایرانیان مسلمان هستیم، ما ایرانیان ایران سلمان فارسی است. چطور ابوذر رفت جبل‌عامل، لبنانی‌ها الان شیعه‌اند؟ ما ایرانی‌ها شیعه‌ایم از آنجا داریم، اهل بیت (علیهم‌السلام) از این زیرکی‌ها زیاد داشتند، بنی‌نوبخت را فرستادند در بیت‌الحکمه، ترجمه این‌ها به دست گرفتند و بنی‌نوبخت در کتاب رجال ببینید همه شیعیان خالص و مقرب درگاه‌اند، این‌ها آمدند در خانه اهل بیت (علیهم‌السلام) را ببندند؟

## نهضت ترجمه و دستور قرآن

ثالثاً اگر اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌خواستند مخالفت کنند با نهضت ترجمه، با دستور قرآن مخالفت کرده بودند؟ دستور قرآن چیست؟

«الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۗ»  
با کلمات خودشان مخالفت کرده بودند.  
«أَنْظِرْ إِلَى مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ ۙ»<sup>۸</sup>

فرمود: «خُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ ۙ»<sup>۱۰</sup>

حکمت را بپذیرید گرچه از منافق، این روایت اگر روایت باشد  
«أَطِئُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ ۙ»<sup>۱۱</sup>

هند آن زمان، چین آن زمان، مگر شیعه داشته است؟  
علم را باید گرفت، حکمت را باید گرفت و لذا است که می‌بینیم.

## نقش فلسفه در تعالیم امام صادق (علیه السلام)

موفق‌ترین شاگرد امام صادق (علیه السلام) در مباحث عقلی و کلامی، هشام بن حکم است، می‌رویم در زندگی هشام بن حکم، می‌بینیم فلسفه‌دان است؛ چون فلسفه‌دان است آن‌قدر موفق است.

و لذا است امام صادق (علیه السلام) در توحید مفضل وقتی می‌خواهد از ارسطو نام ببرد با عظمت نام می‌برد:

«وَكَانَ لَهُمْ حَكِيمٌ يُقَالُ لَهُ أَرِسْطَاطَالِسُ<sup>۱۲</sup>»

با عظمت ارسطو را نام می‌برد.

پس این ادعا که بنی عباس به خاطر بستن در خانه اهل بیت (علیهم السلام)، فلسفه را ترجمه کردند، امروزه مثل قصه حسین کرد شبستری است؛ یعنی هیچ قابل استناد نیست.

## محور سوم: عرصه‌های فلسفه پژوهی

این بحث را گذاشتم کنار، آمدیم سراغ محور سوم چون ظاهراً گفتند اگر وقتی باشد یک مقدار هم پرسش و پاسخ داشته باشیم.

این بحث و محور سوم بیشتر به درد عزیزانی می‌خورد که رشته‌شان فلسفه است؛ بحث عرصه‌های فلسفه پژوهی؛ ما در چه عرصه‌هایی می‌توانیم فلسفه پژوهی داشته باشیم؟ من هجده تا عرصه را نوشتم که حالا اگر بخواهم توضیح بدهم که طولانی می‌شود، سعی می‌کنم آنهایی که نیاز به توضیح دارد، یک مقداری توضیح بدهم؛ تنظیم منطقی هم نکردم؛ چون فرصت نبود، فقط فکر کردم نوشتم.

### عرصه اول

اولین عرصه که جای بحث دارد در حد یک پایان‌نامه، مقاله که بماند، این‌هایی که عرض می‌کنم اقلش در حد پایان‌نامه قابل پژوهش است، اگر کتاب بشود چه بهتر؛ بررسی تقسیم پیشنهادی جدیدی که توسط حضرت استاد جوادی آملی مطرح شده است.

ما اکثر مباحث فلسفی مان تقسیمی است، موجود یا علت یا معلول، یا حادث است یا قدیم، این است دیگر، یک تقسیم جدید ما باید در فلسفه ایجاد کنیم، این بحث دارد، تحت عنوان: «الموجود إما حقیقی وإما اعتباری»، جای این بحث خالی است.

کسی که در مشرق‌زمین، استارت این بحث را در فلسفه اسلامی زده است، مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله علیه) است در مقاله ششم روش رئالیسم، ولی این باید به عنوان یک بحث فلسفی مطرح بشود بیاید در کتاب‌هایی مثل بدایة الحکمة و نهایة الحکمة خوانده بشود.

### عرصه دوم

خب در ضمن همین، پیشنهاد دوم، هیچ جا من ندیدم این پیشنهاد را، به ذهن خودم رسیده است، عرض می‌کنم، ما حالا که بحث اعتباریات در فلسفه مطرح است، بحث مجاز در فلسفه مطرح است و فیلسوف دنبال حقیقت عریان است، یک نفر باید ببیند اگر بخواهیم یک فلسفه‌ای بنویسیم مبتنی بر حقیقت صرف یعنی مجاز را بشویم بگذاریم کنار، اعتبار را بشویم بگذاریم کنار، من اسمش را گذاشتم بحث عن فلسفه بلا مجاز، چهره فلسفه چگونه می‌شود؟

مثلاً عرض می‌کنم اسناد هستی به ماهیت مجازی است، بحث ماهیت جوهر و عرض رفت، رفت، یک فلسفه‌ای که در آن بحث ماهیت و جوهر و عرض نداریم، نمی‌خواهم حالا مواردش را عرض کنم، الفلسفه بلا مجاز.

### عرصه سوم

سوم. بررسی امکان یا ضرورت تأسیس سیستم فلسفی جدید بر اساس دستاوردهای مغفول حکمت متعالیه؛ صدرا از نظریات خاص خودش استفاده لازم را نکرده است، ما بیایم از نظریات او، حداکثر استفاده را ببریم ببینیم آیا با این دستاوردهای جدیدی که کشف می‌کنیم می‌توانیم یک سیستم نوین فلسفی ایجاد کنیم یا نه؟

## عرصه چهارم

چهارم. بررسی امکان یا ضرورت تأسیس سیستم فلسفی جدید بر اساس نوآوری‌های پس از صدرا؛ من در دفتر تبلیغات چهار واحد تدریس داشتم تحت عنوان نوآوری‌های پس از صدرا، نوصدرائیان، نوآوری دارند، فراوان. آقا علی حکیم، پدر ایشان، مرحوم علامه طباطبایی، حاجی سبزواری، حضرت آیت‌الله جوادی آملی، اخیراً حضرت آیت‌الله فیاضی.

آیا ما می‌توانیم با این نوآوری‌های جدید یک سیستم فلسفه جدیدی ارائه کنیم یا نه؟ چون به نظر می‌رسد ما چاره‌ای جز این نداریم. این‌ها مباحثی است که عرض می‌کنم نشده است، بحث نشده دیگر، این‌ها عرصه‌های فلسفه پژوهی است.

## عرصه پنجم

پنجم. بررسی اتحاد دو بحث وحدت شخصی وجود و بحث وجود رابط دارد و یا تغایر این دو. تا قبل از آقای عبودیت همه فیلسوفان معتقد بودند بحث وجود رابط با بحث وحدت شخصی وجود دو تا بحث است، صدرا به نظر عرفان با وجود رابط نرسیده است، با ترقیق علیت و معلولیت رسیده است، با وجود رابط نرسیده است، آقای عبودیت پایش را در یک کفش کرده است که نه، وجود رابط همان وحدت شخصی است و من به خود ایشان هم گفتم، گفتیم: این حرف جدیدی است شما دارید می‌زنید. ایشان رفرنس هم داده است، فراوان هم رفرنس داده است. این جای بحث دارد، چون خیلی ثمرات زیادی می‌تواند داشته باشد.

## عرصه ششم

ششم. بررسی مجدد نسبت واقعیت با وجود. در فلسفه مشهور این است که وجود همان واقعیت است، واقعیت همان وجود است، آقا علی حکیم و حضرت آقای فیاضی می‌خواهند بگویند نه، واقعیت اعم از وجود و عدم است، واقعیت مرادف با وجود نیست و این غیر از بحث نفس‌الامر است، واقعیت اعم از وجود و عدم است، وجود، عدم، اعتبار همه زیرمجموعه واقعیت است. این جای بحث دارد. اولین کسی که من دیدم گفته آقا علی حکیم است. در همین بحث، دقت کنید، من قبل از اینکه رد بشوم، اینکه می‌گوییم نسبت وجود و واقعیت سنجیده بشود، می‌خواهیم ببینید نظر آقای علی حکیم، نظر حضرت آقای فیاضی همان نظر است، حال و ثابت معتزله است یا با آن متفاوت است؟ خود این‌ها اصرار دارند او نیست، با او متفاوت است، این باید بررسی بشود.

## عرصه هفتم: بررسی آرای جدید در بحث اصالت وجود

هفتم. ما در بحث وجود آرای جدید داریم؛ مثال عرض می‌کنم مرحوم آیت‌الله بروجردی معتقد بودند اصلاً نزاع لفظی است، آقای احمدی مسئول سمت، ایشان معتقد است نزاع خلط بین معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است، اگر خلط صورت نگیرد نزاعی نیست، ما معتقدیم به اصالة‌العدم، این‌ها باید بحث بشود، بررسی می‌شود، یا مثلاً آقای فیاضی معتقدند به اصالة‌الوجود و الماهیه معاً، هم وجود اصیل است و هم ماهیت و می‌گویند: حرف من حرف شیخ احمد احصایی هم نیست، یک حرف جدید است، خب این بحث و بررسی دارد.

## عرصه هشتم: ایجاد تمثیل‌های فراوان برای بحث‌های فلسفی

هشتم از عرصه‌های فلسفه پژوهی مخصوصاً آن‌هایی که ذوق هنری دارند و فلسفه هم می‌خوانند، ایجاد تمثیل‌های فراوان برای بحث‌های فلسفی است؛ فلسفه از کمبود مثال به شدت رنج می‌برد، مجموعه مثال‌های فلسفی را، ما کتاب‌های فلسفی را بتکانیم، بیست تا مثال نمی‌شود. ما دو هزار تا مثال می‌خواهیم، نداریم، ذهن را باید فعال کرد، چرا؟ چون دانش پژوه... فلسفه سنگین است، یک علم نظری محض است، اگر بتوانم من برای آن چهارتا مثال بزنم، بهتر می‌فهمد.

## عرصه نهم: ایجاد تقریرهای نوین برای مباحث سنگین فلسفی

نهم. ایجاد تقریر نوین برای مباحث سنگین فلسفی؛ یک نمونه‌اش را عرض می‌کنم حضرت آقای عبودیت ایشان می‌گفتند: من در طرح ولایت تدریس می‌کردم، فلسفه می‌گفتم، در دو تا بحث دیدم دانشجویان جوری به من نگاه می‌کنند نگاه عاقل اندر سفیه، یکی بحث اصالت وجود بود، گفتم من نیم ساعت بحث را توضیح دادم، بعد دیدم هیچ‌کس نفهمیده است، همین جوری که نگاه می‌کنم انگار مثلاً من خل شدم، دارم... ایشان فهمیدند مشکل مال من است، فکر کردند یک تقریر جدید برای اصالت وجود دارند، خیلی تقریر شیرینی است، من هر جا به بحث اصالت وجود می‌رسم از این تقریر استفاده می‌کنم، گفتم آن تقریر را که گفتم همه گفتند: آقا اصالت وجود که بدیهی است، آن‌هایی که نمی‌فهمیدند حالا شد بدیهی. این کار شماهاست، از ما پیرمردها گذشته است، ذهن جوان می‌خواهد، انسان حرکت جوهریه را بفهمد، بنشیند یک تقریر نوین برایش ایجاد کند، علیت را بفهمد یک تقریر نوین برایش ایجاد کند.

## تنوع در جلسه

خب این چندمی بود؟ ما می‌گوییم بعدی، حالا دیگر شماره نمی‌دهیم، یاد آقای فلسفی افتادم، بگویم جلسه یک مقداری تنوعی پیدا کند، مرحوم آقای فلسفی منبری خطیب، داشتند روش خطابه می‌گفتند، به طلبه‌ها گفتند هیچ‌وقت روی منبر، عدد به دست کسی ندهید، می‌خواهی ارکان نماز را بگویی، بگو ارکان نماز چند تا است، بگویی ده‌تا، دوتا یادت نباید مشکل پیدا می‌کنی. ایشان مثال می‌زدند می‌گفت: یک منبری بالای منبر گفت حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) قرار شد چهارتا پرنده بگیرد سر چهارتا کوه بگذارد و بعد این‌ها را بخواند که مسئله معاد را بفهمد، کبوتر گرفت و مرغ را گرفت و خروس گرفت، پرنده چهارم یادش رفت، گفت: الاغ گرفت، یکی از مستمعین گفت: آقا الاغ که نمی‌پرد، گفت: الاغ جان، آن موقع، الاغ‌ها می‌پریدند؛ حالا برای اینکه به این دچار نشویم، به مسئله الاغیه، ما عدد نمی‌دهیم.

## عرصه دهم: فلسفه برای کودکان

مسئله بعدی از عرصه‌های دانش پژوهی، بحث فلسفه برای کودکان است؛ مقام معظم رهبری بر این مطلب تأکید دارند، ما از پیش‌دبستانی، از آن کتاب‌هایی که انجمن کودکان و نوجوان برای گروه الف می‌نویسد نه برای گروه ب، از آنجا، پرورش کودکان و نوجوان برایش فکری کنیم. ما از آنجا باید فلسفه را یاد بچه‌مان بدهیم که از آنها داعش در نیاید، از آنها اشباب‌الخلافة در نیاید، آن‌قدر بچه را برداشتند داعشی‌ها داعشی کردند از موصل، بوکوحرام جاهای دیگر... ما برداریم از بچگی این بچه را فیلسوف بار بیاوریم، راهش این است که فلسفه را باید رقیق کنیم، خود فلسفه برای کودکان یک بحث و عرصه است.

## عرصه یازدهم: فلسفه در ساحت هنر

در همین راستا، فلسفه در ساحت هنر است؛ مستحضرید نود درصد فیلم‌های هالیوودی و بالیوودی فلسفه پشت‌سرش است. ما الان وبگاه معتبری نداریم در دنیا، کانال معتبری نداریم که فلسفه پشتش نباشد، حالا ولو فلسفه فرویدی، مشکلی نیست. ما باید بیاییم برویم به سمت هنر تزریق شده است با فلسفه، فیلم بسازیم خدا را در آن تزریق کنیم، عالم عقل در آن تزریق کنیم، عالم قیامت در آن تزریق کنیم، ناخودآگاه.

## عرصه دوازدهم: بررسی رابطه حکمت نظری و عملی

خب محور دیگر بررسی رابطه حکمت نظری و عملی است؛ متأسفانه کمتر کار شده است، چند سال قبل در کشور ما آقای سروش مقالاتی نوشتند بر اساس آن مقالات، کشور درگیر شد؛ ولی باز رها شد، این سؤال که آقا باید و هست چه ارتباطی با هم دارند؟ نباید و نیست چه ارتباطی با هم دارد؟ فقه و اخلاق با فلسفه چه ارتباطی دارد؟ آیا باید از هست می‌جوشد؟ نباید از نیست می‌جوشد یا نه؟ اینجا یک بررسی دارد.

## عرصه سیزدهم

مورد بعد، بررسی نوآوری‌ها و نوآوران تأثیرگذار پس از صدرا و تأثیر این نوآوری در سرنوشت حکمت صدرایی است؛ این هم احتیاج به کار دارد، کار نشده است متأسفانه، حکمت صدرایی قله است درست است؛ ولی بعد از صدرا رشد زیاد داشتیم، این رشد‌ها دیده نمی‌شود تأثیرش هم در حکمت بررسی نمی‌شود.

## عرصه چهاردهم: علم العدم

مورد دیگر، علم العدم.

پیشنهادی که ما داشتیم، احساس ما بر این است که ما باید دانشی مستقل تأسیس کنیم، من اسمش را گذاشتم علم العدم یا نیستی‌شناسی و این دانش مستقل است، من یکی که نوشتم یادم نیست، سیصد تا، دویست تا چقدر برایش سرفصل نوشتم.

الان مباحث عدمی به اسم اینکه این استطرادی است و طفیلی است، یک‌گوشه فلسفه، چهار صفحه خلاص، این طور نیست، ما از بحث وحدت شخصیه وجود بگیرد بیایید تا هیولای اولی، با نیستی‌شناسی کار داریم، در منطق قدم قدم با نیستی‌شناسی کار داریم، در حکمت عملی قدم قدم با نیستی‌شناسی {کار داریم} و این‌ها باید بحث بشود.

شما نیستی‌شناسی‌تان ضعیف باشد برهان ندارید؛ چون یقین ندارید، یقین بسیط است؛ ولی چهارعنصر دارد، دو عنصرش عدمی است، این‌ها باید بررسی بشود در بحث علم العدم.

## عرصه پانزدهم: بررسی امکان حد وسط قرار گرفتن آموزه‌های وحیانی در برهان

ساحت دیگر که باید بحث کنیم... مرحوم ملاصدرا در جلد‌های پایانی اسفار، بحثی دارند تحت عنوان اینکه اگر چیزی محصول قطعی وحی بود، این می‌تواند حد وسط قرار بگیرد، چه شد؟ اگر چیزی از نظر سند متواتر، مسلم، از نظر عبارت دلالت {نیز} نص {و} نه ظاهر، آموزه‌ای که این چنین بود از وحی، این می‌تواند حد وسط برهان قرار بگیرد، خب کشف این آموزه‌ها و برهان‌سازی با این آموزه‌ها مغفول حوزه‌هاست، انجام نشده است، این هم یک ساحت فلسفه پژوهی است.

## عرصه شانزدهم: منطقی‌سازی کردن استدلالات موجود در فلسفه اسلامی

ساحت دیگر یکی از اساتید دانشگاه شهید مطهری در تهران گفتند: من این کار را راجع به استدلالات بدایه‌الحکمه کردم، تمام براهین بدایه‌الحکمه را آمدم تبدیل به شکل کردم؛ این کار باید در همه فلسفه انجام بشود، نه‌ایه‌الحکمه هم باید بشود، اسفار هم باید بشود.

من دارم خدمت شما عرض می‌کنم می‌خواهید در زندگی موفق باشید، می‌خواهید مثل ابن‌سینا زندگی موفق داشته باشید، حالا ابن‌سینا از بس منطقی بود ناخودآگاه انجام می‌شد، مال شما طول دارد تا ناخودآگاه انجام بشود، اولش خودآگاه باید انجام بشود، سعی کنید مطالب را در قالب شکل بگیرید، در قالب شکل بدهید، با شوهرت داری حرف می‌زنی، منطقی حرف بزنی، مشکل ندارد، شکل اول بگو، او دارد با تو حرف می‌زند بگو: آقا، بریز در شکل، من بفهمم چه می‌گویی؟

این در غیر بخش‌های احساسی‌اش است، نه وقتی داری جدی حرف می‌زنی؛ با استاد داری حرف می‌زنی، اشکال داری، بریز در شکل.

من مکرر شده است به شاگرد‌ها می‌گفتم: آقا این حرفی که می‌زنی، همین را بکن در شکل منطقی من بفهمم، وقتی در شکل می‌ریخت می‌دید حد وسط تکرار نشد، خودش پشیمان می‌شد، می‌دید کبری موجه نیست، خودش پشیمان می‌شد. منطقی‌سازی کردن استدلالات موجود در فلسفه اسلامی.

## عرصه هفدهم: درخت‌واره کردن مباحث فلسفی

مورد دیگر ما می‌گوییم فلسفه یک علم به هم پیوسته است، یک سیستم است، درست اما من تا حالا ندیدم یک نفر بیاید شروع کند بحث فلسفه مثلاً فلسفه اسلامی را، مثلاً نه‌ایه را، این را به صورت درخت‌واره به من تحویل بدهد که من صدر و ذیل مباحث را و ارتباطش با یکدیگر ببینم.

## عرصه هجدهم: بررسی تأثیر فلسفه در حیات رفتاری فردی و اجتماعی انسان

مطلب بعدی بررسی تأثیر فلسفه در حیات رفتاری فردی و اجتماعی انسان {است}؛ این بحث در دفتر تبلیغات به‌عنوان یک همایش برگزار شد، بنده هم آنجا سخنرانی داشتم، بحث مفصل مطرح شده است.

## عرصه نوزدهم: کشف فصل مقوم حکمت صدرایی

مبحث بعد، بحث جدیدی است آقای عبودیت مطرح کردند، آقای عبودیت می‌گویند: آقا هر نحله‌ای یک فصل مقوم دارد، ایشان معتقدند حکمت متعالیه هم فصل مقوم دارد و فصل مقومش اصالت وجود است، ممکن است شما بررسی کنید بگویید: نه، فصل مقومش تشکیک است، ممکن است بنده بررسی کنم بگویم: نه، فصل مقومش حرف آخر صدرای، وحدت شخصی است. بالاخره این بحث جدید است، بحث فصل مقوم حکمت صدرایی، یعنی نه حکمت صدرایی، حکمت اشراقی، حکمت مشایی و حکمت صدرایی.

## عرصه بیستم: تکمیل کار آقای جواد خرمیان

آخرین مطلب تکمیل کار آقای جواد خرمیان. عزیزی در قم از عزیزان سه جلد کتاب نوشته یادم رفت بیاورم تحت عنوان بررسی قواعد عقلی در ساحت روایات، سه جلد است، آن‌قدر این کتاب زیباست، رتبه هم آورد در جمهوری اسلامی. ما یک جلسه خدمت حضرت آیت‌الله جوادی بودیم، یک ساعت، سه‌ربع ایشان صحبت کردند، سه بار به این کتاب اشاره کردند. این سه جلد کتاب با اینکه ناقص ناقص ناقص است، این جواب عملی ایجابی و اثباتی هر تفکیکی است، این فلسفه است در روایات ما، صدها مورد قواعد عقلی که در متن روایات ما مورد استناد قرار گرفته است، این فلسفه است، این کار ناقص است، البته کار شما هم نیست، فقط گفتم وقتی ملا شدید در کنار یک ملاتر از خودتان شاید بتوانید این کار را رقم بزنید.

## پرسش و پاسخ

### تمثیل فلسفی

### یکی از حضار:

جایگاه مثال‌ها در فلسفه چیست؟ زمانی که تدریس می‌کنند خیلی مثال می‌زنند.

### استاد:

نه مثال نمی‌زنند، شما مثال نور را در تشکیک در نظر بگیرید، نور، درست شد، حالا بیاید شما می‌خواهید برای مثلاً حدوث دهری مثال می‌خواهید، برای علل قوام مثال می‌خواهید، مثال یعنی تبیین مثالی، خیلی فلسفه رنج می‌برد، شما برای اصالت وجود مثال ندارید، من البته دو تا مثال برایش ساختم؛ ولی ما در فلسفه فقر مثال داریم شدید؛ یعنی بیش از حد، بیست تا مثال اگر در سراسر فلسفه بتوانید پیدا کنید!

## فلسفه اسلامی و تأثیر آن در زندگی فردی و اجتماعی

### یکی از حضار:

آنچه تا کنون ما خوانده‌ایم این است که در فلسفه غرب مربوط به زندگی اجتماعی حرف دارد؛ ولی فلسفه اسلامی این چنین نیست!

### استاد:

بله، من اشکال ایشان را تقریر کنم، می‌گویند فلسفه غرب به‌گونه‌ای طراحی شده است که در زندگی فردی و اجتماعی افراد تأثیرگذار است، فلسفه اسلامی این چنین نیست. سه چهارتا نکته را من عرض می‌کنم:

اولاً فلسفه اسلامی با فلسفه غرب اشتراک لفظی دارد؛ یعنی خیلی از مواقع آنچه که در فلسفه غرب مطرح است به معنای ما، هستی‌شناسی، موجود بماهو وجود نیست، مباحث فلسفه غرب بیشتر نوعی معرفت‌شناسی است تا فلسفه، معرفت‌شناسی هم هویتش منطق است، هویتش فلسفه نیست، معرفت‌شناسی هویت منطقی دارد. ثانیاً فلسفه باید اثرات خاص خودش را از او بطلبیم، درست شد؟ هر چیزی کارکرد خاص خودش را باید داشته باشد، ما گمان می‌کنیم حالا مثلاً با فلسفه اسلامی ما باید به جایی برسیم که اگر دسته یک بیل را خواستیم تراش بدهیم، چطوری تراش بدهیم، کار فلسفه این نیست. گذشته از اینکه فلسفه تأثیراتش دو گونه است:

۱. مستقیم
۲. غیرمستقیم

در ساحت تأثیرات غیرمستقیم فلسفه خیلی تأثیرگذار بوده است، مثال عرض می‌کنم ما انقلاب خمینی را انقلاب فلسفی می‌دانیم؛ یعنی مرحوم امام اگر یک فقیه محض بود، چنین انقلابی نداشت، این فلسفه است، چرا؟ چون فیلسوف است که شجاع است، عارف است که... «العارفُ شجاعٌ وكيف لا وهو بمنزل عن الموت». ابن سینا گفت، گفت: عارف ترس ندارد، لذا قیام می‌کند، در منبرشان سال چهل و فرمودند: والله تاکنون نترسیده‌ام، تعبیر ایشان این بود.

## عرصه بیست و یکم: بحث امتداد فلسفه در زندگی فردی و اجتماعی

در تأثیرات غیرمستقیم همه این جواب‌ها درست، اما اشکال وارد است، یعنی چه؟ یعنی ما در ساحت... که من این را یادم رفت بگویم یکی از مباحث فلسفه پژوهی... نوشته بودم، چطور از چشم رفت... بحث امتداد فلسفه در جاهایی که باید فلسفه امتداد داشته باشد، ما این بحث را متأسفانه ضعیف گرفتیم یعنی چه؟ یعنی اینکه فلسفه را چگونه در زندگی فردی و اجتماعی وارد کنیم؟ من در دفتر تبلیغات راجع به همین موضوع یک سخنرانی داشتم، از بالا، از سن که آمدم پایین، آقای فیاضی پایین نشسته بودند، آن قدر این سخنرانی برایشان جالب جلوه کرد، به من گفتند: آقای رضایی من برسم قم، حتماً این سخنرانی را یکبار دیگر گوش می‌دهم و در این زمینه دست ما خالی خالی است؛ یعنی اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهریه، لبس بعد از لبس، این‌ها چه تأثیراتی در فکر، اندیشه و عمل ما می‌گذارد؟ در آن سخنرانی هفت مورد را من تحلیل کردم و بعد از قم دوستان زنگ زدند، حالا پیشنهاد آن‌ها این بود که شما همه درسها و بحث‌ها، همه کارهایت را تعطیل کن، فقط بنشین این را بنویس مثلاً؛ حرف شما درست است، مقام معظم رهبری هم روی این تأکید دارند.

ما فلسفه‌مان حکمت صدرایی است، حکمت صدرایی تفسیر انفسی کتاب و سنت است، از یک‌نفری ما این را گرفتیم که هفت‌بار پیاده رفته مکّه، تدینش این است، این شارح اصول کافی است، شارح کتاب خدا، مفسر کتاب خداست، این را ما باید بکشیم به ساحت فردی و اجتماعی. اگر یادتان باشد یکی از موضوعات هم در عرصه فلسفه پژوهی... درست است! این را قبول داریم، در این زمینه ضعف داریم، باید این ضعف را جبران بکنیم، می‌پذیریم.

## تأثیر فصل مقوم در حکمت‌های مختلف

یکی از حضار: این فصل مقوم فلسفه اسلامی با نگاه مشاء یا اشراق که فرمودید چیست؟ استاد: خیلی مفصل... اینکه شما بتوانید فصل مقوم مشاء را، فصل مقوم اشراق را، فصل مقوم صدرا را به دست بیاورید، زاویه دید شما نسبت به یک حکمت تبیین می‌شود. مثلاً عرض می‌کنم اگر شما گفتید فصل مقوم مشاء مفهوم است... حکمت مشاء مشکوک این است از علم به‌عین کشیده نشد، در مفهوم ماند، چون اصالت وجود نداشت، مثال دارم

عرض می‌کنم... اگر آمدید گفتید فصل مقوم مسئله حکمت اشراق نوری دیدن عالم است، درست شد؟ می‌خواهم بگویم کشف فصل مقوم اصلاً زاویه دید انسان را می‌تواند نسبت به یک... و به دست آوردنش هم کار آسانی نیست.

### سختی کشف فصل مقوم

یعنی ممکن است در بعضی از موارد ما مثل حیوان عمل کنیم. یعنی چه مثل حیوان عمل کنیم؟ ما در حیوان می‌گوییم فصل مقوم را به دست نیاوردیم، دو تا را گذاشتیم کنار هم بلکه یک چیزی در بیاید. می‌گوییم: الحیوان جوهر جسم نام... تا اینجا آمدیم، فصل مقومش چیست؟ نمی‌دانیم، می‌گوییم: حساس متحرک بالاراده، هر دو تا، چون نمی‌دانیم، ممکن است برای حکمت متعالیه سه تا فصل مقوم، علی‌التردید که حالا کدام است؟ یا هر سه در حدی تأثیر دارد، این‌گونه باید به دست بیاوریم. به این کیفیت، خود آقای عبودیت هم بحث را طرح نکردند، بنده دارم عرض می‌کنم، گردن ایشان گذاشته نشود.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

## فهرست منابع

۱. مظفر، محمد رضا، سبزواری، هادی بن مهدی، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، طباطبائی، محمد حسین، نوری، علی بن جمشید، زنوزی، علی بن عبد الله، مدرس زنجانی، محمد بن معصوم علی، و واحد العین اصفهانی، اسماعیل بن محمد سمیع. ۱۹۸۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. ۹ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۳، ص ۵۱۴.
۲. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة. ج ۱، ص ۱۰.
۳. سوره روم، آیه ۲۲.
۴. سوره فجر، آیه ۲۲.
۵. سوره فتح، آیه ۱۰.
۶. سوره هود، آیه ۱۱.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی اکبر. ۱۳۶۳-۱۴۰۴. ... من لایحضره الفقیه. ۴ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی. ج ۲، ص ۵۹۵.
۸. سوره زمر، آیه ۱۸.
۹. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامیة. ص ۷۴۴.
۱۰. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغة (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة. ص ۴۸۱.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. ۱۳۷۴-۱۴۱۶. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحیاء التراث. ج ۲۷، ص ۲۷.
۱۲. این عبارت در کتاب «توحید مفضل» یافت نشد. اما واژه «ارسطاطالیس» در بخشی از این کتاب یافت شد: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، مفضل بن عمر، و مظفر، کاظم. ۱۳۴۸-۱۹۶۹. توحید المفضل. ۱ ج. قم - ایران: کتابفروشی دآوری. ص ۱۸۱.